

نقد و بررسی رمان

«غول بزرگ مهربان» اثر «رولد دال»

«غ ب م» مثل غرابت زایی بی بدیل متن داستانی

فریدون راد

نام کتاب: غول بزرگ مهربان
نویسنده: رولد دال
برگردان: محبوبه نجف خانی
تصویرگر: کوئنتین بلیک
ناشر: افق
نوبت چاپ: دوم ۱۳۸۸
شمارگان: ۲ هزار نسخه
تعداد صفحات: ۲۸۸ صفحه
قیمت: ۳۷۰۰ تومان



معمولاً برای شروع داستان‌های تخیلی و اشاره به حضور یا پدیدار شدن ناگهانی موجودات شگفت‌انگیز یا رخ دادن یک حادثه‌ی آغازین همیشه مقدمه و پس‌زمینه‌ای نیاز هست که فضا و موقعیت و بستر اولیه را تصویر و القاء نماید تا جلوه‌ی هر نوع انسان و موجودی در داستان، جزو باورهای داستانی شود و با موضوعات و رخداد‌های بعدی و شکل‌دهی آن‌ها سنخیت بیشتری پیدا کند. این اصل حتا در مورد داستان‌های رئالیستی هم رواست. هیچ نویسنده‌ای به خودش اجازه نمی‌دهد که داستانش و موجوداتی را که معرفی یا خلق می‌کند بلافاصله و بدون زمینه‌سازی ذهنی و عاطفی وارد ساحتِ ذهن مخاطب بکند. اما شیوه و سبک و سیاق فراهم نمودن این

«پیش‌ذهنها در هر نویسنده‌ای یکسان نیست؛ بعضی به این قسمت هم همانند بخش‌های دیگر اهمیتی درخور و نسبتاً همسان می‌دهند، برخی این بخش را موجز و کوتاه بیان می‌کنند، چون در بقیه‌ی داستان یا رمان، رخدادها و موجودات شگفت‌انگیز متعدد هر کدام بنا به موجودیت و داشته‌های خود زمان‌بندی و فضایی نسبتاً طولانی را اقتضاء می‌کنند. در نتیجه، جایی برای زیاده‌گویی و زیاده‌نمایی نمی‌ماند، یا آن‌که نویسنده اساساً گزیده‌گو و گزیده‌نماست و در سراسر اثر بر ایجاز و فشردگی اصرار دارد که البته اگر این ترفند طوری انجام شود که به داستان و ضمایم آن آسیب و خللی وارد نگردد، در آن صورت خود ایجاز هم نوعی ویژگی به شمار می‌رود.

«رولد دال» در رمان «غول بزرگ مهربان» در آغاز با بیانی موجز و با تأکید بر حس کنجکاوی کاراکترش، از یک موقعیت داستانی کوتاه برای وارد شدن به داستان اصلی و اشاره به ورود تعلیق‌آمیز خود «غول مهربان» به حیطه‌ی متن استفاده می‌کند. او از این هم فراتر می‌رود و نمایه‌ی آمدن غول را به گونه‌ای حس‌آمیزتر و تعلیق‌زاتر به شکل شبحی باریک و بلند که با حالتی تداومی هر لحظه بر هیبت‌اش اضافه می‌شود، نشان می‌دهد و همین، مخاطب اثر را به تدریج کنجکاوتر و برای درک «چیستی موجود و موقعیت» انگیزه‌مندتر می‌کند؛ «سوفی» دختر هشت ساله‌ی رمان هم با چنین حالتی با صحنه‌ی مورد نظر مواجه می‌شود:

«آن قدر برای دیدن دنیای بیرون اشتیاق داشت که دیگر نتوانست جلوی خودش را بگیرد و فوری از زیر پرده سرک کشید و از پنجره خم شد. زیر نور نقره‌گون ماه، انگار خیابان دهکده‌ای که او مثل کف دست می‌شناخت، با همیشه فرق داشت. خانه‌ها، مثل خانه‌های توی قصه‌های پریان یک‌وری و کج و کوله به نظر می‌آمدند. همه چیز کم‌رنگ، شبح‌وار و شیرین‌رنگ بود. سوفی در آن طرف خیابان مغازه خانم رنس را دید که دکمه و کاموا و از این جور خرت و پرت‌ها می‌فروخت. مغازه واقعی به نظر نمی‌آمد. انگار آن هم محو و تار بود. سوفی نگاهی به انتهای خیابان انداخت و ناگهان خشکش زد، چون دید که از انتهای خیابان چیزی به طرف او می‌آید. یک چیز سیاه... یک چیز بلند و سیاه... یک چیزی خیلی بلند و خیلی سیاه و خیلی باریک» (صفحه‌های ۹ و ۱۰).

نویسنده روند این چیستی را در حد ظرفیت داستان و به شکلی الزامی اما کوتاه، کمی طول می‌دهد تا عنصر زمان که وجه ضروری اندیشیدن است، به شکل یک «فرصت‌دهی» محقق شود و در نتیجه، در ذهن دختر کم‌سن و سال داستان (سوفی) پرسش‌ها و تردیدها و گمانه‌های اولیه‌ای در رابطه با شناخت موجود عجیب داستان و برخی حالات و رفتار او شکل بگیرد: «ولی آن داشت چه کار می‌کرد» (صفحه ۱۲)، «شاید این کس یک غول باشد» (همان صفحه) و «یعنی توی شیشه چی بوده» (صفحه ۱۵). این‌ها پرسش‌های ذهنی مخاطب و خوانندگان رمان هم هستند، زیرا او هم درست در موقعیت ذهنی «سوفی» قرار دارد و می‌خواهد بداند در آن نیمه‌شب و ساعت خاص و در آن محل و خانه‌ی مورد نظر با چه کسی، چرا و چگونه روبه‌رو می‌شود.

ورود آغازین غول مهربان بیشتر به آمدن یک مسافر از دنیای دیگر و یا از دنیایی متفاوت‌تر شباهت دارد، زیرا چمدان و شیپوری هم حمل می‌کند. گویی او را دعوت کرده‌اند و قرار است برای مدتی بماند یا آن‌که ترک یار و دیار کرده و به چنین مکانی آمده است؛ این پرسش‌ها، آن هم درباره‌ی یک غول، زیباترین و گیراترین چرخه‌ی ذهنی و عاطفی را در مخاطب کودک و نوجوان ایجاد می‌کند. «رولد دال» با اختصاص دادن بخشی از زمان و زندگی تحت عنوان «ساعت جادوگران» به غول‌ها، در حقیقت بهترین و پذیرفتنی‌ترین دلیل را در رابطه با طرح پیرنگ داستان برای وارد شدن غول به دنیای آدم‌ها ارائه داده و انتخاب به جای این ساعت خاص در نیمه‌شب - هنگامی که همه‌ی انسان‌ها در خوابند - یک ترفند زیبایی‌شناختی هوشمندانه و هنرمندانه است.

استفاده از عناصر جنبی به عنوان ضمایم و الزامات فانتزیک در



داستان، یکی دیگر از خلاقیت‌های «رولد دال» است؛ او شیپور و شنل و چمدان را به موجودیت غول می‌افزاید تا از هر کدام در وقت مقتضی استفاده‌ی داستانی بکند، ضمناً به فانتزی بودن اثرش وجهتی مستندگونه^۱ همه بدهد تا همه چیز برای مخاطب باورپذیرتر گردد: وقتی غول در آسمان می‌دود و به پرواز درمی‌آید، شنلش همانند بال‌هایی برای پرواز کار کرد «واقعیت‌نمایی داستانی» دارد و ما می‌پذیریم که این پرواز تخیلی واقعاً در چنین داستانی به کمک این شنل رخ می‌دهد؛ بنابراین «فانتزی» تخیلی مبتنی بر توهم نیست، بلکه به‌طور ضمنی در رابطه با یک واقعیت‌نمایی تخیلی داستانی و در گرو یک حقیقت‌نمایی است، که به غایت‌مندی کلی داستان هم الزاماً مربوط می‌شود: «غول داشت مثل باد رو به پایین خیابان می‌دوید که شنل سیاهش مثل بال‌های پرنده‌ای پشت سرش تکان می‌خورد» (صفحه ۲۰).

نویسنده واقعیت‌های ضمنی داستان را هم از یاد نمی‌برد و ذهنیت‌هایی هم‌زمان دارد؛ یعنی در پیچیده‌ترین شرایط وقتی با دو کاراکتر اصلی روبه‌روست از ذهن هیچ‌کدام غافل نمی‌ماند و عواطف و ادراکات‌شان را به صورت یک کنش‌زایی دوسویه نمایان می‌سازد؛ وقتی «سوفی» در داخل پتو به شکل بقچه‌مانندی و همانند سیب‌زمینی‌های داخل یک گونی به حبس درآمده است، حقیقتی تلخ و خوف‌ناک را به زبان کودکان‌های بیان می‌کند که تصور آن به شکل متناقض و پارادوکس‌گونه‌ای به‌طور هم‌زمان به داده‌های داستان و ذهنیت‌های مخاطب حلاوتی طنزآمیز می‌دهد:

«سوفی لای پتو قوز کرده بود و بیرون را نگاه می‌کرد. مثل یک گونی سیب‌زمینی، مداوم به پای غول می‌خورد و بالا و پایین می‌پرید. آن‌ها از مزرعه‌ها و پرچین‌ها و رودخانه‌ها گذشتند و بعد از مدتی فکر ترسناکی به ذهن سوفی رسید. با خود گفت: غول دارد مثل برق و باد می‌دود، چون گرسنه است و می‌خواهد زود به خانه‌اش برسد و مرا برای صبحانه بخورد» (صفحه‌های ۲۰ و ۲۱).

گرچه موضوع رمان و کاراکترمحوری آن، یک غول و به عبارتی یک هیولاست و رمان باید قاعداً ترسناک و گوتیک جلوه نماید، اما زبان و سبک و سیاق نگرش «رولد دال» آن را به اثری جذاب، طنزآمیز، مفرح و شادی‌بخش تبدیل کرده است و واقعاً مزه‌ی واقعی یک اثر فانتزیک هنرمندانه را به ذائقه‌ی عاطفی و ذهنی خواننده می‌چشاند و از شادی و شگفتی سرمست‌اش می‌کند: «غول همان‌طور می‌دوید و می‌دوید، ولی در نوع دویدنش تغییر عجیبی به وجود آمده بود. انگار یک دفعه دنده عوض کرده و سرعتش را زیاد کرده بود» (صفحه ۲۳).

«رولد دال» زبان خاصی هم برای غول‌ها در نظر می‌گیرد که در ترجمه‌ی آن به لحن حرف زدن یک خارجی که با زبان افراد بومی یک سرزمین زیاد آشنا نباشد، شباهت دارد؛ این زبان یکی از ویژگی‌ها و ترفندهای هنرمندانه برای هر چه طنزآمیزتر کردن اثر است. موقعیت مورد نظر، یعنی «هم‌زیست شدن غول‌ها و آدم‌ها» به روبه‌رو شدن و زندگی کردن غول‌ها با «گالیور» در رمان «سفرنامه‌ی گالیور» اثر هم‌وطن نویسنده، یعنی «جان‌اتان سوئیفت» بی‌شباهت نیست. در رمان «سوئیفت» غول‌ها زبان متفاوتی دارند، اما در رمان «رولد دال» آن‌ها با لحن و لهجه و اندیشه‌ورزی قابل فهمی ظاهر شده‌اند. گرچه غول‌محوری و مهربان «رولد دال» به دور از تأویل‌های هیولگونه چنین موجودی، در اصل به همان آدم‌های بسیار بزرگ و گنده‌ی رمان «سفرنامه‌ی گالیور» شباهت دارد، ولی تنها خصوصیت مبتنی بر «غول‌آسایی^۲» او همان بزرگ بودن بیش از حد جثه است و گرنه به رغم ظاهر زشت‌اش از لحاظ اندیشه‌ورزی و شخصیت ذاتی موجودی بسیار مفید، زیبااندیش و متمایز و در اصل جلوه‌ی نمادین و بی‌بدیل همه‌ی نیکویی‌ها و زیبایی‌های زندگی و خلقت محسوب می‌شود. این خصوصیات در لحن خاص او هم انعکاس یافته است. انتخاب چنین لحنی توسط نویسنده (اگر از آن مترجم نباشد)، یکی از زیباترین و جذاب‌ترین ویژگی‌های رمان «غول بزرگ مهربان» اثر «رولد دال» محسوب می‌شود؛ زیرا به شدت طنزآمیز است، به حدی که امکان ندارد خواننده به هنگام خواندن اثر نخندد. این کنش‌زایی اثر در حقیقت کنشی دراماتیک هم به حساب می‌آید، چون اگر چنین زبان و محتوایی در یک نمایش به کار گرفته شود، بسیار تأثیرگذار، مفرح و شادی‌بخش خواهد بود و اتفاقاً «رولد دال» هم این قسمت‌های رمان را به گونه‌ای نمایشی پردازش نموده است. به عنصر «زبان» و موقعیت دراماتیک و گفتارهای دیالوگ‌مانند غول و «سوفی» توجه کنید:

«سوفی گفت: منظورت گرجستان است. ما کشوری به اسم گوجستان نداریم.

غول گفت: گوجستان، گوجستان است. این قدر با کلمه‌ها غات‌غات نکن. حالا یک مثال دیگر برایت می‌زند. وجود شر (بشر) کشور اوتریش با آن ریش‌های مزخرف‌شان دهان را قلقلک می‌دهد و مزه‌شان ریش و پشمی است.

سوفی گفت: منظورت اتریش است؟

غول فریاد کشید: باز که تو دارد غات‌غات می‌کند! دیگر زبان‌درازی نکند! این یک موضوع مهم

و بی‌شوخی است، حالا می‌شود بقیه‌اش را بگوید؟

سوفی گفت: لطفاً بگو.

غول ادامه داد: مزه‌ی مردم کره چرب و چیلی و مزخرف است. سوفی گفت: انگار قاتی کرده‌ای. منظورت مردم کره است. غول گفت: با این که من خیلی سعی می‌کند ولی باز هم قاتی‌پاتی می‌کند. تازه، من نسبت به غول‌های دیگر کم‌تر قاتی‌پاتی می‌کند. من غولی را می‌شناسد که به تاخت یک عالمه راه تا قرقیزستان می‌رود تا شامش را بخورد.

سوفی گفت: قرقیزستان؟ قرقیزستان دیگر کجاست؟ غول گفت: توی کله‌ات پَر مگس له شده است. قرقیزستان توی آسیاست دیگر. وجودهای شر (بشر) قرقیزستان مزه‌ی مخصوص و ملج‌ملوچی و به‌به دارد، غول قرقی خور این‌طور می‌گوید. سوفی پرسید: مگر مردم قرقیزستان چه مزه‌ای دارند؟

غول گفت: مزه‌ی قرقی، قرقی یک‌جور پرنده‌ی شکاری است» (صفحه‌های ۳۳ و ۳۴ و ۳۵). در رمان «غول بزرگ مهربان» اثر «رولد دال» جغرافیای جهان بین انسان‌ها و غول‌ها تقسیم شده و غیر از غول محوری داستان، بقیه‌ی غول‌ها به عنوان نیروی «شر» در مقابل «بشر» قرار دارند؛ همگی آدم‌خوارند و هر بخشی از کره‌ی زمین در حقیقت شکارگاه و محل تأمین خورد و خوراک یکی از آن‌هاست (صفحه‌ی ۴۱). لحن و نگره‌ی نویسنده آکنده از طنزی پارادوکسیکال است؛ طوری که ترسناک‌ترین و غیر انسانی‌ترین صفت غول‌های آدم‌خوار به کمک همین بیان، حین جدی بودن، شوخ‌طبعانه و خنده‌دار جلوه می‌کند و هرگز از باورپذیری واقعیت داستانی فوق هم نمی‌کاهد، بلکه همه چیز به‌گونه‌ای منطقی به سرشت و شخصیت «غول مهربان» و نوع رویکرد و نگاه شوخ‌اش و مهرورزی او به پدیده‌های پیرامونی‌اش نسبت داده می‌شود؛ در گفتارهای زیر حروف «غ‌ب‌م» حروف اختصاری عبارت «غول بزرگ مهربان» هستند:

«سوفی پرسید: ببینم، این غول‌های مزخرف به همه‌ی کشورهای دنیا می‌روند؟ غ‌ب‌م گفت: به همه‌ی کشورها به جز سنگاپور، سر می‌کشد. هر غولی بسته به این که چه حالی داشته باشد به کشوری سر می‌کشد. اگر هوا خیلی گرم باشد و غول مثل یک ماهیتابه‌ی چل‌ز و ول‌ز کن داغ باشد، شاید چهارنعل تا قطب شمال برود و یک اسکیمو بیندازد بالا تا جگرش حال بیاید. برای یک غول، یک اسکیمو چاق و چله همان قدر لذیذبخش است که یک بستنی چوبی برای تو» (صفحه‌ی ۴۴).

غول مهربان و محوری رمان به جای خوردن و از بین بردن انسان‌ها به شهرها و مکان‌های گوناگون می‌رود و رؤیاهای خوب و شادی‌بخش را که به شیوه‌ی شکار پروانه‌ها جمع‌آوری کرده است، به خواب کودکان می‌برد؛ این وظیفه‌ی خلاقانه و بسیار زیبا که نویسنده برای غول استثنایی رمانش در نظر گرفته است، از لحاظ زیبایی‌شناختی، یکی از بدیع‌ترین و جذاب‌ترین ترفندهای داستانی است و در پس‌زمینه‌اش داده‌های روان‌شناختی قابل‌اعتنایی هم وجود دارد که معطوف به سلامت روح و روان کودکان و شادی‌بخشی به آن‌هاست؛ در گفتار زیر منظور از کلمه «شر» همان «بشر» است:

«غ‌ب‌م گفت: حالا که راستی راستی تو می‌خواهد بداند من توی دهکده‌ی شما چه کار می‌کردم، بهت می‌گویم. من داشت توی اتاق آن بچه‌ها خواب فوت می‌کرد.

سوفی گفت: خواب فوت می‌کردی؟ یعنی چی؟ غ‌ب‌م گفت: من یک غول خواب فوت‌کن است. وقتی غول‌های دیگر چهارنعل به همه جا سرک می‌کشد و وجودهای شر را هلفی می‌دهد پایین، من بی‌سر و صدا به جاهای دیگر می‌رود و توی اتاق بچه‌هایی که در خواب است، خواب فوت می‌کند. خواب‌های خوب، خواب‌های خوش و طلایی، خواب‌هایی که به آن‌ها لذت و شادی می‌دهد» (صفحه‌ی ۵۲).

نویسنده، زیباترین برداشت و پنداشت از موسیقی و کاربری حس شنوایی را به شیوه‌ای داستانی و باورپذیر ارائه می‌دهد. رویکرد او در این رابطه از پس‌زمینه‌ی فلسفی و هستی‌شناسانه‌ی بدیع و بسیار وجاهت‌داری برخوردار است که لحظه‌ای خواننده را به خود وا نمی‌گذارد؛ غول بزرگ مهربان بعد از آن که اقرار می‌کند که گاهی از دور صدای موسیقی ستاره‌های آسمان را می‌شنود، گفتارش را با «سوفی» این‌چنین پی می‌گیرد:

«غ‌ب‌م گفت: گوش‌هایم به من گفت که تو دیشب داشت از پنجره مرا تماشا می‌کرد. سوفی گفت: ولی من که هیچ صدایی نکردم. غ‌ب‌م گفت: من از آن طرف خیابان صدای ضربان قلب تو را می‌شنیدم، عین طبل می‌زد. سوفی گفت: خواهش می‌کنم باز هم بگو. غ‌ب‌م گفت: من می‌تواند صدای گیاهان و درخت‌ها را بشنود.

سوفی پرسید: آن‌ها هم حرف می‌زنند.
غ‌بم گفت: راستش نمی‌شود گفت که حرف می‌زند، ولی سر و صدا می‌کند. مثلاً اگر من به طرف‌شان بروم تا یک گل قشنگ بچینم، گیاه جیغ می‌کشد. من می‌توانم صدای جیغ و دادش را خیلی خوب و واضح بشنوم» (صفحه‌های ۵۶ و ۵۷).

«هم‌زیست» و «هم‌موقعیت» شدن غول و «سوفی» در حقیقت چیزی جز کامل شدن یک زندگی نیست؛ زیرا غول دارای معصومیت، شادی‌آفرینی و شوق به بازی است (صفحه‌های ۸۷ تا ۹۱) و در نهادش به رغم پیر و کهنسال بودنش، به شکلی پارادوکسیکال روح بی‌آلایش کودکانه‌ای وجود دارد. او از بودن با دختر بچه‌ای مثل «سوفی» لذت می‌برد. آن‌ها هر کدام به عنوان نیمه‌ی یک زندگی ایده‌آل هم‌دیگر را کامل می‌کنند و با حضورشان در قالب شکلی نمادین از رابطه‌ی «پدر و فرزندی»، گونه‌ای از زندگی خانوادگی تداعی می‌شود؛ زیرا هر دو به نوعی «هم‌نیاز» شده‌اند.

«رولد دال» در رمان «غول بزرگ مهربان» می‌کوشد همه چیز را در چارچوب منطق داستانی اثر پیش ببرد و هرگز چیزی یا نگره و ذهنیتی از بیرون بر رخدادها و موقعیت‌ها تحمیل نشود. او حین پردازش قیاسی موضوع به گونه‌ای استقرایی به جزئیات هم نظر دارد و به پرسش‌هایی که ممکن است در ذهن مخاطب ایجاد شود، جواب می‌دهد. وقتی «سوفی» از غول مهربان در مورد چگونگی شکار آدم‌ها توسط غول‌های آدم‌خوار می‌پرسد، غول جوابی می‌دهد که در حقیقت پاسخی برای مخاطبان رمان هم هست و البته شیرینی و حلاوت شیوه بیان رخداد هم مزید بر جذابیت و گیرایی اثر می‌شود؛ ضمناً هر کدام از رخدادها خودش یک داستانک زیباست:

«غ‌بم گفت: هر کدام از غول‌ها برای گرفتن وجودهای شر (بشر) روش مخصوص به خود دارد. غول گوشت چلان ترجیح می‌دهد وانمود کند که یک درخت بزرگ توی پارک است. او در تاریکی شب توی پارک می‌ایستد و شاخه‌های بلند را بالای سرش نگه می‌دارد و آن‌قدر صبر می‌کند تا یک خانواده‌ی خوشبخت برای تفریح به پارک بیاید و

زیر آن درخت بزرگ برود. غول گوشت چلان منتظر می‌شود تا آن‌ها سورسات‌شان را به راه بیندازد، ولی در نهایت این گوشت چلان است که سورسات به راه می‌اندازد.

سوفی فریاد زد: وای، چه وحشتناک!

غ‌بم ادامه داد: غول خرخره لمبان عاشق

شهر است. او توی شهرهای بزرگ روی پشت‌بام

خانه‌ها دراز می‌کشد. او مثل یک ماهیگیر راحت لم

می‌دهد و وجودهای شر (بشر) را که آن پایین توی خیابان

راه می‌رود، خوب تماشا می‌کند. وقتی یکی‌شان را ببیند

که به نظرش خوشمزه می‌آید، می‌قاپدش. درست عین

میمونی که نارگیلی را از درخت بکند. دستش را دراز

می‌کند و آن وجود شر را از توی خیابان

می‌قاپد» (صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳).

«رولد دال» در رابطه با میزان خطرناکی این غول‌ها برای

آدم‌ها به خطر خود آدم‌ها هم اشاره می‌کند و در این قیاس نسبی

نهایتاً خطرناک بودن آدم‌ها را برای هم به مراتب بیشتر و شدیدتر

از آسیب‌رسانی غول‌های آدم‌خوار ارزیابی می‌کند. او از زبان غول

مهربان و گیاه‌خوار و میوه‌خوار خطاب به «سوفی» می‌گوید: «ولی

یادت باشد که وجودهای شر بدون آن‌که غول‌ها بلمباندشان

همیشه و در همه جا غیب‌شان می‌زند. وجودهای شر خیلی سریع‌تر

از آن‌که غول‌ها بکشندشان هم‌دیگر را می‌کشد» (صفحه‌ی ۱۰۳)،

«وجودهای شر مداوم دارد هم‌دیگر را شل و پل می‌کند. آن‌ها هر

هفته با تفنگ‌های‌شان به طرف هم شریک می‌کند و با هواپیمان

می‌رود توی هوا و روی سر هم بمب می‌اندازد، وجودهای شر همیشه

دارد وجودهای شر دیگر را می‌کشد» (صفحه‌های ۱۰۴ و ۱۰۵).



توصیف‌های نویسنده از مکان‌ها و حالات و چگونگی حادث شدن حوادث بسیار تصویری، جذاب و گیراست و تماماً در جهت حفظ داده‌های حسی و بصری اثر و ارتباط هر چه بیشتر مخاطب با عناصر داستان کاربری پیدا کرده‌اند:

«زمینی صاف به رنگ زرد روشن که تخته‌سنگ‌های بزرگ آبی‌رنگی در گوشه و کنار آن پراکنده بودند و درخت‌های خشک و بی‌برگ، مثل اسکلت همه جا به چشم می‌خوردند. مدتی بود که ماه غروب کرده بود و کم‌کم سپیده داشت سر می‌زد. «سوفی» که هنوز از لای پتو بیرون را نگاه می‌کرد یک دفعه چشمش به کوهی بزرگ و ناهموار و سنگلاخ افتاد. کوه به رنگ آبی تیره بود و از دل آسمان اطرافش نور می‌جوشید و بر زمین می‌پاشید. رگه‌های طلایی‌رنگ نور لابه‌لای تکه‌ابراهای سفید شناور بودند و از یک طرف آسمان، خورشید صبح‌گاهی به سرخی خون در حال طلوع بود» (صفحه ۲۵).

«رولد دال» به همه‌ی امکانات و عناصر و اجزاء اثرش وجاهت و جایگاهی داستانی می‌بخشد. ضمناً سبک و سیاق طنزآمیز خود را از یاد نمی‌برد؛ نگاهی به اسامی غول‌ها گواهی بر این مدعا است: او در ترکیب و کمپوزیسیون اثرش حتا یک واژه و عبارت را هم بدون کاربری محتوایی و ساختاری به کار نمی‌گیرد. در رمان او همه چیز دلالت‌گر، تأویل‌زا و همزمان آکنده از حلاوت و شوخ‌طبعی هنرمندانه است: «غول خون تو شیشه کن» (صفحه ۷۱)، «غول آدم‌چسب» (صفحه ۹۹)، «غول بچه‌جو» (همان صفحه)، «غول گوشت چلان» (صفحه ۱۰۰)، «غول خرخره‌لمبان» (همان صفحه)، «غول دختر لِه‌کن» (همان صفحه) و «غول شاگرد قصاب» (صفحه ۱۶۲). همین رویکرد طنزآمیز، تلویحی و کنایی را در مورد اسامی کشورها هم به صورت یک «جناس لفظی» (صفحه‌های ۳۱ تا ۳۵) مشاهده می‌کنیم: «قرقی‌زیستان» (قرقی‌زیستان)، «پرقتال» (پرقتال)، «فیلی‌بین»، «اوتریش» (اتریش) و «گوجستان» (گرجستان).

لایه‌ی بیرونی و طنزآمیز داستان، ژرف‌ترین اندیشه‌ها و نگره‌ها در رابطه با مسایل مختلف زندگی انسان و حتا خود هستی وجود دارد. این رمان در کل از لحاظ زیست‌محیطی هم حایز اهمیت است، زیرا انسان و غول‌ها را به حفاظت از این دنیا و حفظ بقای حیوانات و جانداران دعوت می‌کند. ذهنیت‌های ضد گوشت‌خواری و تشویق به گیاه‌خواری و میوه‌خواری را در جهت حفظ سلامتی انسان اشاعه می‌دهد. از زبان غول بزرگ مهربان خطاب به غول خون تو شیشه‌کن گوشت‌خوار گفته می‌شود: «سبزیجات برایت خوب و مفید است، خوردن غذاهای گوشتی برای سلامتی ضرر دارد» (صفحه ۷۷).

رمان «غول بزرگ مهربان» اثر «رولد دال» خواننده را در رابطه با خودش، زندگی و ارزش‌ها و زیبایی‌های آن عمیقاً به تفکر وامی‌دارد و می‌کوشد با آرایه‌ی نگرشی انسانی، هر نوع نگاه نادرست به این امور را تغییر دهد. این رمان کاربری حواس پنج‌گانه را به بهترین شکل ممکن نشان می‌دهد و آن‌ها را در خواننده فعال می‌کند. ضمناً از لحاظ استفاده‌ی هنرمندانه از حس شنوایی، اثری بی‌نظیر و یگانه است و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حامل و حاوی اندیشه‌ورزی‌های مؤثر و زیبا درباره‌ی موضوعات گوناگون است. می‌توان به ارزش‌دهی به خواب و رؤیا و تأویلات نویسنده در این مورد و نیز جدا کردن دو حیطه‌ی متضاد «خیر» و «شر» از هم‌دیگر و تأکید هنرمندانه، عملی و داستانی بر زیبایی و زیبایی‌شناختی این مقوله‌ها اشاره نمود که جزو ویژگی‌های غیر قابل تردید اثر محسوب می‌شوند.

رمان از تلمیح هم استفاده می‌کند و در جایی با اشاره به قصه‌ی «جک غول‌کش و لوبیای سحرآمیز» (صفحه‌ی ۱۲۳) زمینه‌های استفاده هنرمندانه از «جناس لفظی» و «جناس معنی» را فراهم می‌کند؛ زیرا در این رمان هم در عنوان و هم در متن و موضوع از نام و نوع حضور غول‌ها چنین استفاده‌ای شده است.

رمان «غول بزرگ مهربان» مشحون از تعابیر و تأویلهای واقع‌گرایانه از موضوعات گوناگون



است. مثلاً در مورد قانون گفته می‌شود: «هر کس به نفع خودش قانون درست می‌کند» (صفحه‌ی ۱۰۵) یا درباره سیری شدن بخش مهمی از عمر انسان در خواب نیز تعابیری واقع‌گرایانه دارد: «وجود شری که می‌گوید پنجاه ساله است، بیست سال تمام در خواب بوده» (صفحه‌ی ۱۱۷). درباره‌ی هنر موسیقی و درک درست آن هم تأویل‌های بسیار زیبایی ارائه می‌دهد که علاوه بر پس‌زمینه‌های زیبایی‌شناختی و روان‌شناختی نشانگر نگرش هستی‌شناسانه به ریتم و هماهنگی موجود در دنیای پیرامونی است (صفحه‌ی ۱۳۱).

نویسنده عناصر دو دنیای مجازی و واقعی را با هم می‌آمیزد و دنیای سومی می‌آفریند که حین مجازی بودنش، واقعیت‌های برون‌داستانی را به عنوان «واقعیت‌های تخیلی داستانی» جزو بافت و ساختار خود می‌کند؛ این دنیای سوم دنیایی ترکیبی است و بسیار مجازی‌تر و فانتزی‌تر به حساب می‌آید و در آن نمایندگان هر دو دنیا، یعنی «غول بزرگ مهربان» و مظهر دنیای واقعی (انگلستان)، یعنی ملکه انگلیس با هم دیدار و حتا با هم صبحانه هم می‌خورند و هر دو می‌خواهند به هم‌دیگر کمک کنند. می‌توان این دو موجود نمادین و تمثیلی را به ترتیب قرینه‌هایی از دو دنیای «ادبیات داستانی» و «تاریخ معاصر» انگلستان هم به حساب آورد؛ چون در این اثر دارای حیات هنری و داستانی شده‌اند:

«غ‌بم با لبخند گفت: تا به شما یاروری بدهد

(ملکه حسابی گنج شده بود و از حرف‌های غول سر در نمی‌آورد)

سوفی گفت: علیا حضرت، او بعضی وقت‌ها عجیب و غریب حرف می‌زند. چون هیچ‌وقت مدرسه نرفته.

ملکه گفت: پس لازم است که او را به مدرسه بفرستیم. ما توی این کشور مدرسه‌های خیلی خوبی داریم.

غ‌بم گفت: من باید خیرهای مهمی به شما بگویم، علیاحسرت.

ملکه گفت: خوشحال می‌شوم که بشنوم، ولی نه با این لباس.

خدمتکار گفت: میل دارید لباس‌تان را عوض کنید، بانوی من؟

ملکه گفت: ببینم، شما دو تا صبحانه خورده‌اید؟

سوفی گفت: وای می‌شود بخوریم؟ خواهش می‌کنم! من از دیروز تا حالا هیچی نخورده‌ام» (صفحه‌های ۲۱۵ و ۲۱۶).

داده‌های تاریخی و واقعی این بخش‌ها قابل اعتناست و شامل توصیف‌های استقرایی «رولد دال» از قصر ملکه هم می‌شود. او علاوه بر معماری قصر و وسعت آن به همه‌ی اجزاء و عوامل و خدمه‌ی داخلی آن نیز نظر دارد و تأکید زیاد بر آن‌ها، اساساً به‌گونه‌ای القای مستندگونی و اصرار بر واقعی بودن رخدادها و کاراکترهای تخیلی رمان است. او می‌خواهد مخاطب همه چیز را باور کند و یا در این باور بماند که حداقل همه چیز غیر واقعی و تخیلی نیست و این یکی از غایت‌مندی‌ها و حقیقت‌نمایی‌های داستان‌های فانتزیک، از جمله همین رمان «غول بزرگ مهربان» است. به داده‌های واقعی و تاریخی نویسنده توجه کنید: با تأکید بر آن‌ها می‌خواهد برای بخش کاملاً تخیلی و فانتزیک مربوط به غول‌ها و رخدادهای مربوط به آن‌ها وجاهت مستندگونه و واقعیت‌گرایانه کسب کند. وقتی غول مهربان به خوردن صبحانه با ملکه‌ی انگلیس دعوت می‌شود به علت بزرگی نامتعارف جثه‌اش، خدمه‌ی قصر تدارکات و تمهیداتی برای میز صبحانه در نظر می‌گیرند:

«به جای کارد می‌توانیم از شمشیر بزرگی استفاده کنیم که توی اتاق صبحانه به دیوار آویزان

است. ولی اول شمشیر را خوب تمیز کنید. آخرین بار از آن برای قطع کردن سر چارلز اول

پادشاه انگلستان استفاده شد و ممکن است هنوز کمی خون خشک شده روی تیغه‌اش باقی

مانده باشد» (صفحه‌ی ۲۲۳).

«رولد دال» به مبانی بصری کاملاً آشناست و می‌داند این خاصیت چشم‌ها و دستگاه بینایی انسان است که پدیده‌ها را

به صورت رنگی می‌بیند وگر نه همه‌ی دنیا در اصل به رنگ‌های سفید و خاکستری است. لذا او خواب‌ها و رؤیاهای انسان را با

همان رنگ‌های سفید و خاکستری که در حقیقت رنگ‌های واقعی پدیده‌ها و اجزاء دنیای پیرامون ما هستند، ترسیم می‌کند؛

یعنی پدیده‌ها و کلاً اجزاء هستی در خواب با رنگ ازلی، واقعی و ناب خود ارائه می‌شوند (صفحه‌های ۱۰۶ و ۱۰۷).

او در سراسر رمان از زبان «اسلنگ» هم که مملو از لغات و اصطلاحات عامیانه، مطایبه‌دار و توهین‌آمیز است، به بهترین

شکل ممکن استفاده می‌کند و آن را به زبان طنزآمیز اثر می‌افزاید. در نتیجه، از ترکیب این دو، یک زبان داستانی جذاب‌تر

و گیراتر خلق می‌شود که واقعا از لحاظ عاطفی بسیار کنش‌زا و شوخ‌اندیشانه است و هم‌زمان نه تنها «دل‌نشین» بلکه

«ذهن‌نشین» هم هست: «کوتوله‌ی لعنتی و لکتی! کوتوله‌ی الدنگ دنگ! چاقاله‌ی چلغوز و چروکیده! بزمجه‌ی نیم‌وجبی

بوگندو! فیش‌فیشو! کوتوله‌ی کنیف کرمکو!» (صفحه‌ی ۱۰۰)

شگفت‌انگیزتر و غراب‌زاتر از ظاهر غول مهربان و گیاه‌خوار میزان هوشمندی، دانایی و آموزه‌های اوست که نشان

می‌دهد بیشتر و بهتر از هر انسانی با دنیا و موجودات پیرامونش - حتا با آن‌هایی که برای انسان نادیده و نامرئی هستند- ارتباط برقرار کرده و در حقیقت با آن‌ها زندگی کرده است.

پایان‌بندی رمان بسیار طنزآمیز و شادی‌بخش است؛ همه کشورهایی که قبلاً از حمله و کشتار گول‌های آدم‌خوار آسیب دیده‌اند به پاس فداکاری و شجاعت و مهرورزی «گول بزرگ مهربان» هر کدام برای او هدایایی می‌فرستند و نویسنده هم به‌طور ضمنی کاربری هنرمندانه از «جناس لفظی» را به نمایش می‌گذارد:

فرمانروای هند برای غبم یک فیل باشکوه فرستاد، همان چیزی که او تمام عمر آرزویش را داشت. شاه عربستان برای هر کدام از آن‌ها یک شتر فرستاد. دالایی‌لما کاهن بزرگ تبت برای هر کدام یک لاما فرستاد. از قرقیزستان برای‌شان قرقی فرستادند. شاه ژاپن برای‌شان یک گونی تخمه ژاپنی شور و ترش فرستاد. از گرجستان برای‌شان یک صندوق گوجه فرستادند، تشکر مردم دنیا تمامی نداشت» (صفحه‌های ۲۷۱ و ۲۷۲).

«رولد دال» نوشتن رمانش را هم نهایتاً مرهون گول بزرگ مهربان می‌داند. او سرانجام با معرفی خود «گول» به عنوان نویسنده این رمان همه چیز را به کاراکترها و دنیای خود داستان ارجاع می‌دهد و زیبایی دیگری به زیبایی‌های بی‌بدیل اثرش می‌افزاید.

طرح و پیرنگ اثر بسیار حساب شده و هوشمندانه است؛ نه تنها رخدادهای محتوایی اثر را باورپذیر جلوه می‌دهد، بلکه حتا به حوزه انتخاب لحن و نوع زبان اثر هم تسری پیدا کرده است: مخاطب برای کاربری طنز و نیز انتخاب واژگان و عبارات و مفاهیم ضمنی و جانبی شاهد غایت‌مندی و طرح ذهنی معینی است که از تشبیه، تلویح، تلمیح و جناس هم بهره می‌گیرد (و به تدریج همه‌ی اجزاء و عناصر را دارای علت‌مندی و ارتباط و انسجام می‌کند. کاراکترهای رمان، یعنی «سوفی» و گول بزرگ مهربان به دلیل برون‌نمایی عمیق، عواطف و ذهنیات‌شان به خوبی شخصیت‌پردازی شده‌اند و برای مخاطبین اثر قابل درک و پذیرفتنی‌اند. حتا کاراکتر ملکه‌ی انگلیس هم و فضا و محیط زندگی‌اش به شیوه‌ای باورپذیر ارایه شده است. هیچ‌کدام از کاراکترها «راوند»، یعنی پیچیده و چندساختی نیستند، همه‌ی آن‌ها «فلت»، ساده و تک‌ساختی‌اند. روایت رمان به شیوه‌ی خطی با گروه سنی خوانندگان که عمدتاً کودکان و نوجوانان هستند، هم‌خوانی دارد و از یاد نبریم که رمان هم حجیم و طولانی (۲۷۶ صفحه) است. بنابراین، سادگی شیوه‌ی روایت هم به پیش‌روندگی و همراهی ذهن مخاطب با محتوای اثر کمک می‌کند و به ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه می‌انجامد. گاهی رمان به بهانه‌ی توضیح خواب‌ها به خرده‌روایت‌های داستانی مطایبه‌آمیز، شیرین و دلالت‌گر نیز روی می‌آورد و همین تا حدی شیوه‌ی روایی اثر را به صورت «داستان در داستان» درآورده است.

رمان «گول بزرگ مهربان» اثر «رولد دال» به لحاظ بدیع بودن داستان و موضوع که حول بن‌مایه‌ی محوری و جذاب مبارزه «خیر و شر» یا «زیبایی و زشتی» و به عبارتی مبارزه‌ی «خوبی و مهرورزی با بدی و دشمنی» و نیز ارایه‌ی ابتکار و خلاقیت برجسته در حوزه‌ی پردازش موضوع، ارایه‌ی شیوه‌ی بیان خاصی از طنز و بهره‌گیری از زبان «اسلنگ»، تلفیق دو دنیای مجازی و واقعی در قالب واقعیت‌های مجازی و فانتزیک داستانی و نیز تأکید بر حواس پنج‌گانه و مبانی بصری مثل رنگ و شکل و حجم و رنگ‌مایه و کمپوزیسیون و نیز توجه به ریتم و ضرب‌آهنگ و موسیقی و تشریک و به‌کارگیری هر دو حوزه‌ی احساس اندیشه و هم‌زمان به سبب به‌کارگیری شیوه‌ی «گروتسک» و دفورمه کردن اشکال و احجام در رابطه با گول‌ها و محیط آن‌ها و نیز ابتکار در به‌کارگیری عنصر «کنتراست» در حجم و رنگ و شکل و فضا- اثری بی‌نظیر و به یادماندنی است که هر جمله و پاراگراف و هر کدام از عناصر و اجزاء آن شایسته و بایسته‌ی بررسی است؛ زیرا به غایت جذاب، زیبا، تأویل‌دار، دلالت‌گر و از لحاظ زیبایی‌شناختی یگانه و ماندگار است.

پی‌نوشت:

- 1 - Documentary
- 2 - Giantism

